



Daulatabad Neighborhood: A Home to Be in the World

Parvin Mohammadi¹, Nader Amiri^{*2}, Siavash Gholipour³

Received: Feb. 6, 2022; Accepted: May. 8, 2022

ABSTRACT

The perception of residents of a neighborhood about their life there may indicate "restlessness" and "tension" or "peacefulness" and "calmness". The starting point of the present study is the lived experience of one of the authors and the exploratory observation of two others in the Daulatabad neighborhood of the city of Kermanshah who found that the general feeling of the residents there is related to "place" and their sense of belonging. As such, the article intends to search as what makes the residents to feel so. While searching for the main question, the accuracy of more or less intuitive statement was also tested. But the emphasis had been to find elements that make life in Daulatabad more or less acceptable to its inhabitants. The theoretical basis is a narrative view and specifically the micro concept of Boje's narrative. Through interviews, observation and of course data of the lived experience, two important elements in the life of neighborhood residents were highlighted and the two meanings that showed the acceptability of the neighborhood for its residents are: Local mosque and bazaar, symbols of religion and the world. But what has made these two bodies important in creating a sense of belonging to the neighborhood is how they are interwoven in daily life and of course, the placement of dimensions of these symbols in the collective memory. The present article, in fact, describes and analyzes these facts.

Keywords: narration, settlement, livability, Daulatabad, Kermanshah

1. MA Student in Sociology, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran
2. Assistant Professor of Sociology, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran (Corresponding Author)

✉ nader.amiri@razi.ac.ir

3. Assistant Professor of Sociology, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran



محله دولت‌آباد: خانه‌ای برای بودن در جهان

پروین محمدی^۱، نادر امیری^{۲*}، سیاوش قلی‌پور^۳

دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۷؛ پذیرش: ۱۴۰۱/۲/۱۸

چکیده

تلقی ساکنان یک محله از زندگی‌شان در آنجا ممکن است حکایت از «بی‌قراری» و تنش و یا «قرار» و آرامش آنان داشته باشد. نقطه عزیمت مطالعه حاضر، تجربه زیسته یکی از نگارندگان و مشاهده اکتشافی دو نگارنده دیگر در محله دولت‌آباد شهر کرمانشاه است. چنین استنباط شده بود که احساس عمومی ساکنان محله یادشده از سکونت در آنجا، قرین «قرار» و حس تعلق بدانجا است. مقاله حاضر به دنبال آن است که عوامل ایجاد چنین حسی در ساکنان دولت‌آباد را واکاوی کند. در ضمن این واکاوی، درستی گزاره کمابیش شهودی گفته‌شده نیز محک خورده است اما ثقل کار، یافتن عناصری بوده است که زندگی در دولت‌آباد را برای ساکنانش کمابیش مقبول کرده است. بنای نظری این مطالعه نگاهی روایت‌شناسانه، و به‌طور مشخص مفهوم خرد روایت بژه، بوده و از مسیر فنون مصاحبه، مشاهده و البته داده‌هایی مبتنی بر تجربه زیسته، دو عنصر مهم در ساحت زندگی ساکنان محله برجسته شدند و این دو معنای مقبولیت محله برای ساکنانش را هویدا ساختند: مسجد و بازارچه محلی، نمادهایی از دین و دنیا. اما آنچه این دو کالبد را به عناصر مهم ایجاد حس تعلق و مقبولیت محله در نزد ساکنانش بدل کرده است، چگونگی درهم‌تبدیلی آنها با زندگی روزمره و البته جای‌گرفتن ابعادی از این نمادها در حافظه جمعی است. مقاله حاضر شرحی از توصیف و تحلیل این واقعیت‌ها است.

کلیدواژه‌ها: دولت‌آباد، روایت، زیست‌پذیری، سکنی‌گزیدن

۱. کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
۲. استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسنول)
nader.amiri@razi.ac.ir
۳. استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

۱. مقدمه

شهر، محل تولید تجربه‌های گوناگون است؛ تجربه‌هایی که برآمده از تحرک و ناهمگونی شهر است. در لابه‌لای این تجربیات داستان‌های متنوعی پنهان‌اند. گذر کردن از مکان‌های گوناگون شهر چونان راه رفتن در جهان قصه‌هاست. این داستان‌ها، داستان‌های مردمی است که در زندگی روزمره معنایی از شهر برمی‌سازند. معنایی که در روایت‌ها جان می‌گیرد. «روایت یکی از شیوه‌های سخن گفتن ماست؛ یکی از مقوله‌های بزرگی که ما در چارچوبش می‌اندیشیم... ما اجازه نمی‌دهیم کیفیت فناپذیری حیات بی‌معنا جلوه کند و روایت، محصول این امتناع است؛ محصول پافشاری لجوجانه ما بر معنا بخشیدن به جهان و زندگی‌مان» (ایب بوند برگ، به نقل از آسا برگ^۱، ۱۳۸۰، ۱۳۴).

از آنجا که انسان اساساً موجودی افسانه‌ساز (داستان‌سرا) است، ساکنان شهر در گوشه‌هایی از شهر، هر کدام داستان‌هایی گوناگون و خاص از شهر برای خود می‌سازند. این داستان به آنان معنای زیستن می‌دهد و منجر به سکنی‌گزیدن‌شان می‌شود. «مردم متفاوت از هم به نظر می‌رسند. دارای روابط گوناگونی در برخورد با ابزار تولید بوده، و همچنین پیشینه و سابقه قومی و نژادی گوناگونی دارند. از نظر جنسیتی و شیوه زندگی متفاوت هستند. شهر و فضاهای وابسته به آن فرصت‌هایی برای تحمل تفاوت به وجود می‌آورند که در جای دیگر امکان آن میسر نیست» (استیونسن^۲، ۱۳۸۸، ۱۲). «هر شهری بنا به مقتضیات تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و تاریخی خاص خود شکل پیدا می‌کند. تاریخ، خاطرات و فضای ذهنی از عاملان مؤثر در این متفاوت‌شدن هستند؛ بنابراین، هر شهری سپهر اجتماعی گوناگونی دارد» (قلی‌پور، ۱۳۹۶، ۱). گوشه‌هایی از شهر در این متفاوت‌بودن سهیم هستند؛ تفاوت‌هایی که اغلب تحت عناوین کلی کارشناسان و پژوهشگران پنهان است و شنیده نمی‌شود. «ما نمی‌دانیم شهرها چگونه کار می‌کنند و تا وقتی ندانیم شهرها چگونه کار می‌کنند و برای خیابان‌های‌شان چه چیز نیاز دارند، مشکلات‌مان حل نمی‌شوند» (جیکوبز^۳، ۱۳۸۸، ۲۲). این فهم، فهم نظم پنهان شهر است. نظمی که در خاطرات، داستان‌ها، احساس از بودن در مکان و نحوه زندگی



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۰۴

دوره ۱۵، شماره ۲
تابستان ۱۴۰۱
پیاپی ۵۸

1. Asa berger
2. Stevenson
3. Jacobs

کردن مردم نهفته است. فهم این مناسبات به‌طور خاص منجر به احیاء امر خاص و انضمامی است. سعی ما نیز در این مقاله فهم روایت‌های خاص و انضمامی مردم در یکی از همین شهرک‌های به‌اصطلاح حاشیه‌نشین به نام دولت‌آباد است. «برخی افراد حاضر به روایت کردن حکایت‌های‌شان نیستند. عالمان علوم اجتماعی به آنها رجوع می‌کنند و آنها را به روایت کردن دعوت و یا حتی وادار می‌سازند. در زمانی که برخی تجربه‌ای را برای نخستین بار روایت می‌کنند، ممکن است معنابخشی پس‌نگرانه‌ای رخ دهد طوری که به تجربه‌ای آشفته نظمی داده شود. اما معنابخشی همیشه وجود ندارد. برخی تجربه‌ها توالی خطی ندارند و به‌راحتی نمی‌توان آنها را همچون حکایتی منسجم روایت کرد. در گفت‌وگوهای روایی بین پژوهشگران کیفی و مردم، مردم چندان پذیرای پژوهشگران نیستند، زیرا تجربه پدیداری آنها به روایتی خواندنی تقلیل داده می‌شود» (بژه، ۱۳۸۸، ۳۶).



اولین و مهم‌ترین ضرورت این پژوهش برای ما دوری‌گزیدن از احکام کلی و انتزاعی و پرداختن به این مسئله به صورت کاملاً انضمامی است. اهمیت دیگر مطالعه حاضر دیده‌شدن حاشیه‌ها، به سخن درآوردن تجربیات زندگی روزمره آنان و فهم مناسبات درونی‌شان است. پژوهش‌هایی از این دست می‌توانند در جهت کاستن نابرابری‌ها، رفع بی‌عدالتی، تأمین برخی از حقوق شهروندی با توجه به نیازهای خاص هر منطقه، ادغام بیشتر گروه‌های آسیب‌پذیر با احترام به تفاوت‌ها و معرفی آنان از نگاهی درون‌نگرانه در جهت رفع کلیشه‌های موجود باشد. کوشش نگارندگان در مطالعه حاضر تأکید بر روایت‌های محلی درباره شهرک دولت‌آباد و فهم هم‌دلانه آن‌هاست. برای نیل به این امر سه سؤال مطرح شد: (۱) چه عناصری در زندگی اجتماعی ساکنان مهم است؟ (۲) این عناصر چگونه در زندگی روزمره ساکنان جای گرفته است؟ (۳) نقش آن عناصر و شیوه زندگی روزمره در زیست‌پذیر کردن دولت‌آباد چگونه است؟

۲. چارچوب نظری

«توجه به نظریه‌های روایت که در نقد ادبی معاصر مشهود است خود بخشی از نهضت گسترده‌تری در حیطه علوم انسانی و علوم اجتماعی است که تامل کوهن آن را تغییر الگوواره

(پارادایم) می‌نامد» (مارتین^۱، ۱۳۹۳، ۱) و با گذر از سیطره روش‌های علوم طبیعی در سایر علوم اتفاق افتاد. «همان‌گونه که فلاسفه تاریخ نشان داده‌اند روایت فقط جایگزینی احساسی برای آمار و ارقام موثق نیست بلکه روشی است برای شناخت گذشته و این روش بر اصول عقلانی ویژه‌ای متکی است» (همان، ۱). می‌توان گفت ما در جهان روایت زندگی می‌کنیم «دوره‌ای که هیوارین^۲ به نقل از مارتین کریس ویرت^۳ دوره روایت‌گری می‌خواند» (هرمن، ۱۳۹۳، ۵۲).

خاستگاه روایت‌شناسی به کتاب بوپیفای ارسطو برمی‌گردد. در فصل سوم این کتاب میان بازنمایی یک ابژه توسط راوی و بازنمایی آن توسط شخصیت‌ها تمایز قائل شد که اولین قدم در حوزه علم روایت‌شناسی بود و بعدها توسط دیگر روایت‌شناسان با عناوین دیگری دستکاری و مجدد مفهوم‌پردازی شد. «روایت‌شناسی ترجمه واژه فرانسوی (narratology) است که اولین بار تزوتان تودوروف^۴ آن را در کتاب دستور زبان دکامرون^۵ (۱۹۶۹) معرفی کرد. در واقع، روایت‌شناسی، به باور ریمون کنان^۶ هم شرحی از نظام حاکم بر تمام روایت‌های داستانی ارائه می‌دهد و هم شیوه‌ای را که ضمن آن می‌توان تک‌تک روایت‌ها را به منزله محصول منحصر به فرد نظامی همگانی مطالعه کرد. البته این سخن بدین معنا نیست که نظریه روایت و روایت‌شناسی دو مقوله جداگانه است. مواردی که در نظریه روایت و از طرف نظریه‌پردازان روایت ارائه می‌شود، می‌تواند در بررسی تک‌تک روایت‌ها نیز کارایی پیدا کند» (حری، ۱۳۹۲، ۱۰). روایت‌شناسی را از دیدگاه تاریخ آن می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: (۱) پیش از ساختارگرایی (تا سال ۱۹۶۰)؛ (۲) دوره ساختارگرایی (از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰)؛ و (۳) دوره پساساختارگرایی. دیوید هرمن^۷ در کتاب عناصر بنیادین در نظریه‌های روایت از این تقسیم‌بندی با عنوان «رویکردهای کلاسیک و رویکردهای پساکلاسیک» نام می‌برد. «رویکردهای کلاسیک، که در نظریه ادبی صورت‌گرایی زوس ریشه داشتند، در سال‌های



1. Martin
2. Hyvärinen
3. Martin Chris Vert
4. Tzvetan Todorov
5. Dekameron
6. Rimmon Kenan
7. David Herman

میانی دهه ۱۹۶۰ با روایت‌شناسان ساختارگرا گسترش یافتند و تا اوایل دهه ۱۹۸۰ با آرای کسانی چون میکی بال^۱، سیمور چتمن^۲، والاس مارتین^۳، جرالند پرنس^۴، و ریمون کنان^۵ اصلاح شدند و نظام گرفتند. روایت‌شناسی پساکلاسیک، که نباید آن را با روایت‌شناسی پسا ساختارگرا یکسان دانست، نه تنها روایت‌شناسی کلاسیک را به عنوان برهه‌ای از گذشته‌های خود دربرمی‌گیرد، بلکه شامل دیدگاه‌هایی است که به تازگی درباره‌ی گونه‌ها و کارکردهای روایی مطرح شده‌اند» (هرمن، ۱۳۹۵، ۵۶).

همچنین، در همین رویکرد پساکلاسیک است که موضوعات تازه‌ای که پیش‌تر در رویکرد کلاسیک در روایت‌شناسی جای بحث نداشتند امکان ظهور می‌یابند. می‌توان کتاب تحلیل روایت و پیش‌اروایت اثر دیوید ام. بژه^۶ را در همین رویکرد قرار داد. بژه روایت کردن را بازگویی حکایت‌ها توسط اندیشوران حوزه‌های گوناگون علوم می‌داند. برخلاف عده‌ای که روایت را صرفاً بازگویی وقایع به ترتیب زمانی می‌دانند، از نظر او روایت آن چیزی است که جامعه‌شناسان، مورخان و انسان‌شناسان و دیگر دانشوران علوم اجتماعی انجام می‌دهند. داستان راویان، حکایت زندگی آنها است؛ حکایاتی که همان پیش‌اروایت‌ها هستند؛ حکایاتی که قطعه‌قطعه، ناهمگون و نامنسجم هستند. به تعبیر بژه «هیچ حکایت کاملی برای گفتن وجود ندارد، فقط قطعه‌ها وجود دارند. آدم‌ها فقط در حال ردگیری قطعه‌های حکایت و در حال ابداع تکه‌پاره‌ها هستند تا آنها را به هم بچسبانند، اما هرگز قادر به دیدن همه صحنه‌ها و دیدن کل نیستند» (بژه، ۱۳۸۸، ۳۲).

پیش از هر چیز مفهوم روایت/پیش‌اروایت را از نظر بژه باید روشن کرد. بژه توضیح خود را با مقایسه‌ی مفهوم حکایت، پیش‌اروایت و روایت شروع می‌کند. او معتقد است که «حکایت»^۷ در مرتبه‌ای پایین‌تر از «روایت» قرار گرفته است. روایت نیازمند پی‌رنگ و نیز انسجام است. در نظریه‌ی روایت، حکایت ساده، بدون پی‌رنگ‌دهی و صرف گفتن سیر وقایع

1. Mike Bal
2. Seymour Chatman
3. Wallace Martin
4. Gerald Prince
5. Rimmon-Kenan
6. David M Boje
7. story



است. بژه پیشاروایت را پیشنهاد می‌کند. پیشاروایت قطعه‌قطعه، غیرخطی، نامنسجم، جمعی، فاقد پی‌رنگ و بدون تأمل ماقبل روایت است؛ مثل شرط‌بندی. در روش روایی سنتی، پیشاروایت نوعی حکایت‌پردازی ناقص است و نوعی شرط‌بندی است که روایت کامل می‌تواند بدان دست زَند. روایت می‌کوشد برتری و سرآمدی‌اش به حکایت را حفظ کند. بحران روش روایی در دوره مدرن این است که نمی‌داند با حکایت‌پردازی غیرخطی (که قطعه‌قطعه، چندصدایی و محصول عمل جمعی است) چه باید بکند. پاسخ بژه به این بحران فراخ‌تر کردن رویکرد مرسوم است از طریق آنچه بژه آن را روش‌های پیشاروایی می‌خواند. تمرکز بر تحلیل حکایت‌هایی قرار گرفته است که بسی ناپرداخته‌تر و ناپیوسته‌تر از آن است که بتوان با رویکردهای مرسوم تحلیل‌شان کرد (همان، ۲۳). هدف کتاب بژه پرداختن به هشت گزینه تحلیل پیشاروایی است. این هشت گزینه عبارت است از: تحلیل واسازی، تحلیل روایت کلان، تحلیل خرد تاریخ، تحلیل شبکه‌سازی حکایت، تحلیل بینامتنیت، تحلیل علیت، تحلیل پی‌رنگ و تحلیل مضمون.

«حکایت در برابر روایت مقاومت می‌کند. حکایت پیشاروایت است و گاهی حتی ضد روایت (امتناع از منسجم بودن) است» (همان، ۲۵). تحمیل کردن نظم و انسجام جعلی به تجربه‌های قطعه‌قطعه و ناهمگون و نامنسجم حکایت را به روایت تبدیل می‌کند «حکایت وقتی بدون توالی نظم داده‌شده پی‌رنگ و بدون انسجام دست‌کاری شده‌ای که در نظریه روایی ترجیح دارد گفته شوند، پیشاروایت هستند. اینها حکایاتی هستند ناپرداخته و قطعه‌قطعه‌تر از آنکه با معنی بخشی پسین فهمیده شوند.

بژه در توضیح پنج بعد مهم پیشاروایت اذعان می‌کند که به دنبال شیوه‌های چندصدایی است و به دنبال حاشیه‌ها و بی‌شوکتان تاریخ. از نظر او می‌توان با استفاده از هر کدام از هشت روش روایی ذکر شده در بالا به شیوه‌ای دیالکتیکی اندیشید و این وزنه ناعادلانه را، هرچند اندک، تغییر داد. او راه رسیدن را در پرداختن به پیشاروایت‌ها در قالب این روش‌ها و نظریات مطرح در آن می‌داند. یکی از این روش‌ها، روش تحلیل کلان روایت‌ها با استفاده از نظرات مهم‌ترین اندیشمندان این حوزه یعنی لیوتار^۱ است. این روش تکنیک مورد نظر در این پژوهش



1. Lyotard

می باشد. می توان افزود که کلان روایت ها پیشاروایت اند «کلان روایت ها آن گونه که به دست لیوتار مشهور شده نیز جدید نیست، اما قطعاً پیشاروایت است. در اینکه چگونه یک حکایت می تواند به شیوه هایی گفته شود که شیوه قبلی گفتن حکایت را پاک سازد، پیشاروایت است. غرض ما خرد کردن کلان روایت و مسئله مند کردن هر کلان روایت تک صدایی از گذشته، از طریق جایگزین کردن با شبکه چندمعنایی (معناهای متعدد) و چندصدایی (صداها/متعدد) حکایت های کوچک است. علم سازمانی مدرنیست، آنجا که علم پسامدرن بر قطعه ای شدن غیر خطی، چندصدایی و امپرسیونیستی تأکید می گذارد، همچون کلان روایتی خطی نمایان می شود. لیوتار به کلان روایت ها مشکوک است. وانگهی رد کردن کل کلان روایت چندان خردمندانه به نظر نمی رسد. بدیلی که در این کتاب ارائه می شود مدنظر قرار دادن تأثیر متقابل روایت کلان و روایت محلی است» (همان، ۴۶-۴۵). نگارندگان در مقاله حاضر به خرد روایت ها پرداخته اند.



۳. روش پژوهش

بنیان روش شناسانه مطالعه حاضر، هم تراز با رویکرد نظری آن، روایت شناسی است. داده ها از طریق فنون مصاحبه، مشاهده و تجربه زیسته گردآوری شده اند و سعی شده است که با تحلیل مضامین موجود در روایت های به دست آمده، به سمت پاسخ به پرسش های پژوهشی و تحلیل موضوع راه بگشاییم.

مصاحبه. مصاحبه با آگاهان می تواند اطلاعات ارزشمندی را در اختیار پژوهشگر قرار دهد. تعداد مصاحبه شوندگان ۲۰ نفر بودند که به شیوه نمونه گیری نظری انتخاب شدند. تجربه زیسته. یکی از نگارندگان ساکن و متولد محلّه است. ایشان در روند تغییرات فیزیکی و اجتماعی محلّه حضور داشتند و آگاهی عمیقی از بافت اجتماعی و فرهنگی محلّه دارند. مشاهده. مشاهده صرفاً نگاه کردن نیست بلکه سعی شد که تمام عناصر رویت پذیر در ارتباط با هم و بر اساس چارچوب نظری پژوهش ارزیابی شوند. بر اساس عناصر جدول شماره (۱)، کالبد (بازار، مسجد، ...) و رفتار (خرید، تفکیک جنسی، ...) به مدت یک سال در زمان های گوناگون شبانه روز با دقت مشاهده شدند.

جدول ۱. عناصر مشاهده شده

شکل عینی	رفتاری
کالبد: بازار، مسجد، محله، خانه (درون/بیرون)، و کوچه‌ها	خرید، تفکیک جنسی، غریبه/آشنا، مناسک مذهبی

۴. تجزیه و تحلیل داده‌ها

با توجه به ماهیت موضوع، شیوه تحلیل به سه قسمت تقسیم می‌شود. نخست، دربارهٔ سکنی‌گزیدن مردم در دولت‌آباد بحث می‌کند. دوم، حضور قدرتمند بازارچه و نقش آن در حیات شهری را توضیح می‌دهد. سوم، به شکل‌گیری مسجد و نقش آن در ارتقای روابط محله می‌پردازد

۴-۱. خانه سهم ما است از جهان

فهم روزمرگی و نشانه‌های آن معیاری برای ارزیابی کیفیت زندگی و احوال مردم است. فرهنگ تنوع و تولد هویت‌های شهری به شیوه‌های گوناگون، نشان‌دهندهٔ میزان کیفیت زندگی شهروندان به عنوان عاملان حیات شهری است. اهمیت این تنوع و احترام به آن، از جایی است که فضای شهری زیست‌جهانی برای تجربه است. تجاربی که حافظهٔ شهروندان، خاطره‌ها و داستان‌های خود را از دل آشوبی متحرک برمی‌سازد. هویت شهروندان در ارتباط با مکان شکل می‌گیرد و این تجارب موجب شکل‌گیری ارتباط قلبی و واقعی افراد با این مکان‌ها می‌شود به طوری که زندگی فرد در ارتباط واقعی با محیط گره می‌خورد و زندگی روزمرهٔ فرد مربوط به این تجارب خواهد شد. در شهرهای خلاق‌تر و با برنامه‌ریزی‌های کمتر تحمیلی امکان وصل شدن تجارب روزمرهٔ مردم به مکان‌ها بیشتر خواهد بود و خاطرات نیز حضور زنده‌تری در مکان‌ها دارند. در این صورت شهر به مأمونی تبدیل خواهد شد که به روش‌های خودجوش و مردمی امکان تولد می‌دهد، شهر هویت می‌یابد و مکان به فضایی تبدیل خواهد شد برای زندگی همرا با سکنی‌گزیدن. سکنی‌گزیدن همواره با روایت عجین است، خرده روایت‌های مردمی که از دل موقعیت انضمامی زندگی روزمرهٔ ساکنان امکان بروز می‌یابد که در نتیجهٔ آن امر محلی متنوع و زیبا عیان خواهد شد.

شهرک دولت‌آباد نیز از معدود شهرک‌هایی است که در حیات انضمامی خود روزگار سپری می‌کند. نام اغلب کوچه‌ها و برخی دیگر از مکان‌ها برگرفته از تاریخ کوتاه مدت شهرک



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۱۰

دوره ۱۵، شماره ۲
تابستان ۱۴۰۱
پیاپی ۵۸

و اتفاقاتی است که در آن‌ها رخ داده است، برای مثال، نام یکی از کوچه‌های شهرک کوچۀ «ئه‌حمه مانادار» به معنای صاحب یک گاو است. در ابتدای شکل‌گیری شهرک، شخصی به نام احمد پس از مهاجرت از روستا به شهر، یکی از گاوهایش را همراه خود به شهرک آورد و در منزل خویش واقع در این گوچه نگهداری می‌کرد. دلیل نامیدن کوچه همین ماجراست. نام‌هایی مانند کوچۀ «ئه‌حمه دهرمه‌ران»، کوچۀ «نانوا سنگکی»، کوچۀ «هلال احمر»، کوچۀ «سینما»، کوچۀ «استریو رامین» و پاساژ «حمام عمومی قدیم» نیز همگی از این نوع هستند که ریشه در داستان‌های خُرد مردمی دارند که حتی با وجود از بین رفتن اغلب این مکان‌ها هنوز رد پایشان در نامیدن‌ها زنده و جاری است. این امر نشان‌دهنده حضور خاطرات زیسته و انضمامی مردم است که احساس تعلق و عاطفه آدمی را برمی‌انگیزد.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۱۱

محلۀ دولت‌آباد: خانه‌ای
برای بودن در جهان

حضور پررنگ مردم اهل تسنن و کُرد زبان که عموماً از شهرهای روانسر، جوانرود، پاره، سرپل‌ذهاب، قصرشیرین و روستاهای اطراف این شهرها به دلایل گوناگون مثل ازدواج، آوارگی در جنگ، بیکاری، تحصیلات فرزندان و مهم‌ترین آن‌ها مهاجرت آشنایان به شهرک، باعث شده که در خاطرات روستایی مشترکی سهیم باشند. خاستگاه مشترک سبب تسهیل در شکل‌گیری رابطه‌ها، اعتماد و صمیمیت شده است. اصولاً بیشتر ساکنان به‌ویژه ساکنان قدیمی همدیگر را می‌شناسند و از زندگی شخصی و احوال روزمره هم باخبر هستند. اهالی از درد دل کردن و طرح مسائل شخصی و دلتنگی‌هایشان برای دیگران ابایی ندارند. البته این قبیل رفتارها در بین زنان و افراد مسن رایج‌تر است که به دلیل ساختارهای معنایی مشترکشان فهم همدلانه‌ای از سخنان طرف مقابل‌شان دارند.

اینجا یکم شبیه آبادیه چون همه کُردن و همدیگه رو می‌شناسند، من خیلی دوس دارم که اینجوریه چون حرف همدیگه رو می‌فهمیم (فوزیه، ۴۳ ساله).

در بین ساکنان قدیمی هنوز فرهنگ روستایی از بین نرفته و به روش‌های گوناگون درصدد احیاء آن هستند که در قالب روابط صمیمی تبلور پیدا می‌کند. اینان با خلوت‌گزینی و فردیت که عناصر زندگی شهری است میانه‌ای ندارند. در محلّه نیز امکان‌هایی برای به وجود آوردن روابط و گریز از تنهایی وجود دارد: کوچه‌نشینی، دیدوبازدیدها، بازارگردی، رفتن به مسجد در مناسبت‌های گوناگون.

رفتار مردم اینجا با شهرک‌های دیگر یکم فرق داره مثلاً اونجا زن‌ها نمیان تو کوچه، هرچند زن‌ها که میان تو کوچه شاید سر و صداشون بعضی‌ها رو اذیت کنه اما ما نمی‌تونیم از احوال هم خبردار نشیم و نیایم بیرون، من واقعاً نمی‌تونم تو خونه تنها بمونم. زندگی برای من و دخترم تو دولت‌آباد خیلی راحت و خوبه، دخترم هم همیشه می‌گه که محاله از اینجا بریم. زن‌داداشم پارسال فوت شد خونشون کسری بود. دخترش هر چقدر گریه و ناله کرده بودن و کمک خواسته بودن هیچ‌کس نیومده بود کمکشون، ولی اگه اینجا بود همه می‌اومدن (عشرت، ۵۲ ساله).

زندگی در محله جمع‌گرایانه است. خارج از چهار دیواری خانه، فردگرایی کم‌رنگ است. همین ویژگی که از نظر عده‌ای مهم و دلخواه آنان در دولت‌آباد است برای عده‌ای اسباب زحمت و ناخشنودی است. برخی جوان‌های تحصیل کرده از این آشنایی‌ها ناراضی هستند زیرا موجب محدود کردن‌شان می‌شود.

به‌نظر دولت‌آباد محله‌ای برای پیرها است نه برای جوانان، اینجا همه همدیگر رو می‌شناسن و سرشون تو کار همدیگره است، من حتی نمی‌تونم لباسی که دوس دارم بپوشم (شکوفه، ۲۷ ساله).

آشنایی و ارتباط ساکنان با هم گره‌گاه رضایت و ناراضی‌تبی شهرک است. در واقع عموم مردم از این وضعیت راضی‌اند و همین آشنایی و تنها نبودن از جمله دلایل مهم آنان برای ماندن در دولت‌آباد یا مهاجرت به آن است.

ما وقتی از سرپل اومدیم کرمانشاه اول رفتیم جوانشیر و سرته‌په اما چون آشناها و اقوام دیگه‌مون اومده بودن دولت‌آباد ما هم اومدیم اینجا (شهلا، ۲۸ ساله).

همگنی جمعیت محله سبب رشد سریع آن شد و اکنون ۳۶ هزار نفر در آن ساکن هستند. هسته اولیه شهرک در مکانی که اکنون در دولت‌آباد ۲۰ متری نامیده می‌شود شکل گرفت. ساکنان اولیه شهرک در این مکان ده خانوار بودند که زمین‌هایشان در محله سر قبر آقا تصرف شده و به دولت‌آباد آمدند (آمنه، ۶۵ ساله). در ابتدای ورود این افراد تمام شهرک زمین‌های خالی بوده و خانوارها نیز فاقد امکانات اولیه مانند آب، برق، سرویس‌های بهداشتی و... بودند. این افراد اراده بالایی برای سکونت کردن داشتند و به تعبیر باومن کسانی هستند که «برای آنان نبرد جهت بقا و دستیابی به جایگاهی آبرومندانه در همان جایی جریان دارد که در آن ساکن هستند» (باومن^۱، ۱۳۸۴، ۱۵۵). آنان به مرور و با تاکتیک‌های مختلف ساختن محله را شروع



1. Bauman

کردند و برای دستیابی به کالاهای عمومی چانه‌زنی گسترده‌ای را بنا نهادند (برای آگاهی بیشتر، نک: قلی‌پور و همکاران، ۱۳۹۳). دورویداد مهم از دل زندگی روزمره مردم این شهرک سربرآورد که در کنار رشد و توسعه شهرک در سالیان گذشته به انسجام گروهی و هویت محله‌ای جان تازه‌ای بخشید. این دو در پیوند با فرهنگ جاف و مذهب تسنن بودند: ۱) شکل‌گیری «بازارچه» و فضای آن که متأثر از فرهنگ کردی است؛ ۲) ساخت «مسجد» که مکانی برای میثاق جمعی اهل تسنن است. این دو، که به زندگی روزمره مردم معنا بخشیدند، به مثابه دو امر خودجوش و مردمی دولت‌آباد را از حالت نامکان به سوی مکان انسان‌شناختی سوق دادند. تعلق افراد به این دو مکان تا حدی است که در صورت ترک شهرک رابطه‌شان با این دو مکان کماکان حفظ می‌شود.

من چند سالی میشه که از دولت‌آباد رفتم اما همه خریدهام رو اینجا انجام می‌دم. برای نماز جماعت و جمعه و تراویح هم حتما میام همین مسجد خودمون (غفار، ۴۰ ساله).

اگر قرار باشه از دولت‌آباد برم حتما میرم جایی که به دولت‌آباد خیلی نزدیک باشه چون هم کارم اینجاست و هم این‌که نمی‌تونم از مسجد جدا بشم (عبدالله، ۴۰ ساله).

این دو با اهمیت‌ترین فضاهای دولت‌آباد هستند. اهمیت و تأثیر بازارچه در راستای معنابخشی به محله، برقراری روابط انسانی و احساس تعلق بیشتر است. هر کدام از این دو مکان در نسبت با هویت فرهنگی و دینی ساکنان شهرک به وجود آمده و بنا به دلایل خاصی گسترش یافتند که در ادامه به‌طور مبسوط به آن خواهیم پرداخت.

۴-۲. امر محلی، متفاوت و زیبا

در مواجهه نخست با شهرک از قسمتی که مغازه‌ها در حال افزایش هستند آنچه در نمای اول به چشم می‌آید، انبوه پارچه‌های رنگارنگ لباس محلی زنانه است که از سردر مغازه‌های بازارچه آویزان شده است. تقریباً روبروی هر کدام از مغازه‌ها یک یا چند دست‌فروش نیز وجود دارد. بیشتر دست‌فروشی‌ها بخشی از مغازه‌های روبرو هستند که اجناس‌شان را به خارج از محوطه مغازه کشانده‌اند. زندگی عده زیادی از مردم شهرک به این بازارچه مرتبط است زیرا افراد حاضر در بازار اغلب کسبه، خریداران و پرسه‌زنان همیشگی آن هستند.

مسئله امرار معاش و شغل از اولویت تازه‌واردان به شهرک در اوایل شکل‌گیری بود. در همان زمان عموم مهاجران به شغل‌هایی مانند کارگری، بنایی، کشاورزی و دست‌فروشی در



همین محله می‌پرداختند. آنان در آخر خیابان چهل متری و در مکانی که اکنون سینمایی در آن احداث شده فعالیت می‌کردند. هر کدام چرخ یا بساط کوچکی بر روی زمین داشتند که اجناس را بر روی آن به خریداران عرضه می‌کردند. این اجتماع کوچک دست‌فروشان منبع تغذیه شهرک و رفع مایحتاج اولیه زندگی آنان بودند. غیر از سه یا چهار مغازه که در نزدیکی همان دست‌فروشان بود مغازه دیگری وجود نداشت.

فکر می‌کنم دلیل این‌که دست‌فروش‌ها اونجا رو انتخاب کرده بودند این بود که تو همون راسته تک‌وتوک مغازه‌های دیگه‌ای هم بود. یادمه که یکیش طبقه همکف خونه ما بود که لباس کوردی می‌فروخت (فرانک، ۳۴ ساله).

در دهه ۵۰ این قسمت از شهرک در حال رشد و تبدیل شدن به هسته اصلی بازارچه بود. با ساخت سینمایی به نام «سینما بهمن» در این مکان در حدود سال ۱۳۷۲ این دست‌فروشان محل کاسبی خود را از دست دادند و به صورت گروهی محل کاسبی خود را به کنار خیابان بلوار سمت چپ که در همان نزدیکی بود انتقال دادند.

من یادمه که پدرم جای چرخش رو تغییر داده بود. گاهی برآش آب یا چیزای دیگه می‌بردم یادمه که دقیقاً اومده بودن کنار این خیابون و یه عده دیگه هم که زیاد نبودن کپه‌های کوچکی درست کرده بودن و رفته بودن سر بلوار. هر کدومشون جای مشخصی برای خودشون داشتن. چند نفر هم چرخ نداشتن که یکیشونم خیلی پیر بود جزء نفرای آخری بودن که وسایلشون روی یه پارچه روی زمین می‌گذاشتن» (امین، ۳۰ ساله).

مغازه‌هایی در اطراف مکان جدید دست‌فروشان ساخته شد و به مرور افزایش یافتند. مکان تازه محل نزاع همیشگی و چانه‌زنی مأموران شهرداری با دست‌فروشان بود. از نظر شهرداری اینان مکانی را که متعلق به آنها نبود تصاحب کرده بودند. دست‌فروشان نیز این مکان تازه را حق خود دانسته و به خاطر ضرورت امرار معاش با وجود تمام مشکلات موجود در مکان تازه عقب‌نشینی نکرده و به کار خود ادامه دادند. هر از گاهی مأموران اجرایی شهرداری به قصد برهم زدن اجتماع این دست‌فروشان، بردن وسایل و جریمه کردن آنها به شهرک می‌آمدند که منجر به تعقیب و گریزهایی بین دست‌فروشان و مأموران می‌شد. هنگام هجوم مأموران، هیاهوی خاصی در این قسمت از شهرک درمی‌گرفت. عده‌ای بساط خود را بر روی چرخ‌هایشان محکم می‌بستند که مأموران توان بردن آن را نداشته باشند. عده‌ای هم



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۱۴

دوره ۱۵، شماره ۲
تابستان ۱۴۰۱
پیاپی ۵۸

که اجناس شان کمتر بود آن‌ها را جمع می‌کردند و به خانه‌آشنایانی که نزدیک بود منتقل می‌کردند. این رویه فرار و چانه‌زنی آنقدر ادامه یافت که در سال ۱۳۸۲ شهرداری تصمیم به ساخت دکه‌هایی برای دست‌فروشان گرفت. ثبت‌نام برای تعیین امتیاز واگذاری شروع شد. دکه‌ها در سال ۱۳۸۳ به تعداد ۱۲۲ عدد در پنج بخش (لازم به ذکر است که بخش آخر آن که بیشترین تعداد غرفه‌ها نیز در آن وجود دارد هنوز دیوار چینی نشده، غیررسمی است و پولی که ماهیانه از تمام غرفه‌های دیگر گرفته می‌شود از غرفه‌های این پارت گرفته نمی‌شود) به کسانی واگذار شد که ثبت‌نام کرده بودند. در ابتدا پول کمی بابت این غرفه‌ها از آنان گرفته شد. در حال حاضر نیز (سال ۱۳۹۸) ماهانه مبلغ صدوپنجاه هزار تومان از صاحبان غرفه‌ها گرفته می‌شود. اما هنوز حق مالکیت خصوصی به صاحبان این غرفه‌ها داده نشده است و طبق قرار اولیه هر زمانی که شهرداری منطقه تصمیم به بازپس‌گیری یا تخریب دکه‌ها بگیرد مالکین حق اعتراضی ندارند.



چنین شد که دست‌فروشان به مکان جدیدشان آمدند و خیابان به مرور از اجتماع دست‌فروشان خالی شد. دکه‌ها در همان حوالی در ابتدای بلوار احداث شدند. مغازه‌ها در دو طرف تا انتهای بلوار به مرور بیشتر شدند. کم‌کم طبقات هم‌کف خانه‌ها تبدیل به مغازه شدند، ارزش خانه‌ها و مغازه‌های در این قسمت از شهرک فزونی یافت و به‌دنبال آن کرایه مغازه‌ها نیز سیر صعودی پیدا کرد. افزون بر این، تعداد مغازه‌های بلوار نزدیک به دکه‌ها بیشتر شد. ارتباط زیاد اهالی با شهرهای جانرود، کامیاران، روانسر و پاوه و استقبال مردم شهرک برای خرید لباس‌های گُردی زنانه، عمده این مغازه‌ها را به محل فروش اجناس زنانه (لباس کردی) تبدیل کرد. سال‌های پس از آن ساخت چهار پاساژ به تعدد و تراکم مغازه‌ها در این قسمت کمک کرد. حضور و استقبال خود مردم شهرک از این بازارچه کوچک در مقام پرسه‌زن، خریدار و فروشنده منجر به توسعه هر روزه آن و ورود مردم از شهرک‌های دیگر به دولت‌آباد به ویژه برای خرید لباس کردی شد. فرایند مغازه‌ای شدن به کوچه‌های دو طرف بلوار نیز سرایت کرد. موضوع دیگری که منجر به توسعه بازارچه دولت‌آباد شد ساخت پنج‌هزار واحد مسکن مهر در زمین خالی میان دولت‌آباد و اسلامیه بود. افراد زیادی از دیگر شهرک‌ها وارد این منازل مسکونی شدند.

مسکن مهرها برای دولت آباد خیلی خوب بودن، باعث پیشرفت دولت آباد شدن و بازار رو شلوغ کردن باعث شد مردم از همه قشرها بیان اینجا. قبلاً دولت آباد خیلی [همگن] بود. همه جاف بودن ولی مسکن مهرها تنوع رو وارد شهرک کردن و باعث شدن مردم بیشتری به دولت آباد بیان، تازه مسکن مهرها باعث شد بازارچه سر زبون ها بیفته (سمیرا، ۲۸ ساله).

همزمان با توسعه بازارچه، مغازه‌ها نیز تا خیابان‌های اصلی نزدیک به این بلوار نیز رونق گرفتند و کوچه‌های پیرامون مسکن مهر به این بازار متصل شدند. زندگی روزمره مردم دولت آباد با بازارچه عجین است و یکی از دلایل تعلق آنان به محله نیز همین است.

ما او مدیم دولت آباد چون آشنا اینجا زیاد بود، امنیت داشت و امکاناتش توی بازار زیاد و همه احتیاجاتمون رو رفع می‌کنه. احتیاجم به جای دیگه نمی‌افته و تقریباً همه چیزایی که می‌خواهیم رو از اینجا می‌خرم. من قبلاً جای دیگه‌ای بودم و هفته‌ای یک بار می‌رفتم به مرکز شهر و اونجا خریدامو انجام می‌دادم ولی این ده سالی که او دم دولت آباد خیلی کارم راحت‌تره و مجبور نیستم برای خرید جاهای دیگه برم (الهام، ۲۹ ساله).

تو دولت آباد همه چیز جلو دست آدمه. اگه چند سال پیش بود نمی‌اومدم دولت آباد زندگی کنم ولی الان وضعیتش خیلی فرق کرده، مسکن مهرها آمدن، شلوغ‌تر شده، بازار خیلی بزرگ شده، تنوع اجناس هم خیلی زیاده. واقعاً دولت آباد مثل یه شهر کوچیک شده، یه شهر مثل شهرستان‌های اطراف که به جوآنرود شاید شبیه‌تره (سمیرا، ۲۸ ساله).

به نظر من تفاوت اصلی دولت آباد با شهرک‌های دیگه بازارچه‌است. خود من اگه از اینجا برم شغلم رو از دست می‌دم چون اینجا همه رو می‌شناسم (مزگان، ۴۲ ساله).

این بازارچه فضایی برای تجدید حیات شهری است. بدین‌روى ساکنان از حضورشان در محله راضی هستند. یکی از وجوه متمایزکننده و جالب‌توجه این بازارچه از بین رفتن مرز و جدایی بین زندگی و بازار است که به تعبیر گاستون باشلار^۱ دیالکتیکی بین درون و برون جاری کرده است. مغازه‌های پر رونق شهرک همان منازل مسکونی هستند که به مرور تغییر کاربری داده‌اند و بازار را برای آنان با زندگی پیوند داد. مستأجرانی که در بازار هستند سعی‌شان بر این است که خانه‌هایشان تا جایی که امکان دارد نزدیک به محل کسب‌شان باشد تا برای رفت و آمد دچار مشکل نشوند. کم‌رنگ شدن مرز درون و برون باعث شده که زنان خانواده‌ها نیز در بازار حضور فعالی به عنوان صاحب مغازه یا فروشنده داشته باشند.



1. Gaston Bachelard

اگه همسرم نباشه نمی‌تونم تنهایی مغازه رو اداره کنم، تازه مشتری‌ها با خانومم خیلی راحت‌ترند و اگه همسرم مغازه نباشه خیلی هاشون نمیان از مغازه من خرید کنن (موسی، ۳۷ساله).

تعدادی از مغازه‌ها به صورت خانوادگی یا توسط دو سه تن از اعضای خانواده اداره می‌شود و در بین خود اهالی با نام خانوادگی‌شان شناخته می‌شوند که زنان نیز در آن نقش دارند.

این مغازه مال من و پسر مه، پسرم خورش اینجا نیست و چند محله اونطرف‌تره، بیشتر اوقات خودم توی مغازه هستم و هیچ جایی نمی‌تونم برم چون اگه خودم نباشم باید مغازه برای مدت زیادی زیادی بسته بمونه» (آمنه، ۶۳ساله).

نمونه‌هایی از این دست منجر به از بین رفتن تابوی حضور زنان در فضای بازار نزد مردم سنتی شد و آنان را به گروهی فعال و قدرتمند تبدیل کرد. شغل خیاطی نزد زنان نیز رونق فراوانی دارد.

مدیریت و گذران زندگی اهالی با بازار و تغییرات آن گره خورده است. ساعت بازگشت به خانه همان ساعتی است که خریداران عزم خانه کرده و بازار خالی از خریداران است. در ایام شلوغ‌تر سال که بازار هیاهوی خاصی دارد به دلیل حجم بالای کار مرز بین درون و بیرون خانه کم‌تر و کم‌تر می‌شود زیرا آنچه برای گذران زندگی در درون لازم است در برون در جریان است. حتی ساعات خواب و خوراک نیز توسط برون مشخص می‌شود و بیشتر اهالی خانه با این وضعیت هماهنگ می‌شوند. هیاهوی روزهایی خاص در بازار مانند روزهای قبل از سال تحویل و عیدین از برون به درون و از درون به برون راه می‌یابد و ساکنان این قسمت‌های شهرک همراه تمام لحظات خود این تغییر و تحول را تجربه می‌کنند. بوی بهار و عود و سبزه، صدای دست‌فروشان و گریه کودکان برای خرید و مزه شیرینی و صمنو تا لحظه تحویل سال در درون آن‌ها مهمان است. این تازگی برون، مهمان درون می‌شود و برای مدتی آنجا اطراق می‌کند و این دیالکتیک در طول سال به‌طور مداوم در حال کاستن و افزودن است.

بازارچه همچنین به امکان حضور بیرون شهرک در درون آن کمک کرد. بازارچه باعث شد دیگری امکان حضور یابد و اهالی شهرک این دیگری را بپذیرند و غریبه‌ها به درون شهرک راه یافتند تا حدی که بخشی از زیست جهان شهرک شده‌اند. بازارچه تا حدودی غریبه‌گی را از بین برد. تا قبل از رشد بازارچه و رفت و آمد افراد از شهرک‌های دیگر ورود افراد غیر ساکن



به شهرک امری ملموس و مورد توجه بود. ساکنان شهرک به راحتی غریبه‌ها را از پوشش و نحوه حرف زدنشان تشخیص می‌دادند. در برخوردهایی که در سال‌ها پیش رخ می‌داد گاهی شاهد اتفاقات ناگواری برای غریبه‌ها بودیم.

من خیلی بچه بودم شاید کلاس اول یا دوم بودم. یادمه دو تا دختر مانتو شلواری که یکم مانتوهاشون به ظاهر مدرن تر و شیک تر بود و یه ذره آرایش داشتن برای کاری اومده بودن دولت‌آباد. صحنه‌ای که یادمه الان خیلی اذیتم میکنه یادمه که پسرای نوجوان و یه عده دیگه که سن زیادی نداشتن دنبال اون دخترا که در حال فرار از شهرک بودن افتاده بودن و بهشون متلک می‌نداختن و تمام کسای دیگه‌ای هم که اونجا بودن داشتن با دیده تحقیر به اون دو تا دختر خانم نگاه می‌کردن. اون موقع مثل الان نبود که ظاهر متفاوت زن‌ها یا حتی پسرهای جوون یه چیز عادی باشه. برای مردم سنتی و مذهبی دولت‌آباد که اون موقع‌ها هنوز این چیزها رو ندیده بودن کار اون دو تا دختر کار بی‌شرمانه‌ای محسوب می‌شد. گاهی با خودم فکر می‌کنم که الان ذهنیت اون خانم‌ها راجع به دولت‌آباد چیه؟ امیدوارم تو سال‌های اخیر به دولت‌آباد اومده باشن و این تغییر رو دیده باشن (پروانه، ۲۸ ساله).

رشد و توسعه بازارچه و تبدیل آن به کانون فروش لباس زنانه کردی، منجر به حضور مداوم افرادی از نقاط دیگر شهر یا شهرهای اطراف شده است. بازارچه دولت‌آباد را از انزوای بیرون کشید و روابط اجتماعی را از منظرهای گوناگون شدت بخشید.

پیش‌تر اونقدر گفته بودن که اهل حق‌ها فلائن و بهمانن من بدون اینکه بشناسمشون از شون خوشم نمی‌اومد و دوس نداشتم باهاشون معاشرت کنم. ولی الان که چند وقته یه عده‌شون اومدن همسایه‌مون شدن فهمیدم که کاملاً اشتباه می‌کردم و چقدر آدم‌های خوبی هستن» (لیلا، ۳۸ ساله).

در خود بازارچه نیز در عید تاریخی «خاون‌کار» یا همان عید یاران که متعلق به آئین «اهل حق» است، در قسمت ورودی دکه‌ها سه روز مشغول فروش انار و خروس برای جشن هستند. تعامل اجتماعی شهرک با مردم اهل حق رابطه‌ای است که درون برون آن است و رشد بازارچه به درونی شدن آن کمک کرده است.

پذیرش «دیگری»، آشنایی با غیر و حضور زن در عرصه عمومی به بخشی از جهان فرهنگی محله بدل شده است. زنان محدودیت‌های بسیاری را پشت سر گذاشته و تحرک اجتماعی چشمگیری را تجربه کردند. مردان نیز از طریق تعامل با زنانی که ویژگی‌های متفاوت دارند، در مواجهه با زنان و فرزندان خود بازاندیشی کردند و شاهد روابط سهل‌گیرانه‌تری در این حوزه هستیم.



من قبلاً از زندگی کردن تو دولت‌آباد خیلی اذیت می‌شدم و نمی‌تونستم زیاد بگردم یا هر لباسی رو بپوشم چون مردم اینجا اصلاً زن‌هایی که شبیه خودشون نبودن رو زن‌های بدی می‌دونستن و فکر می‌کردن هر زنی که مانتو شلوار بپوشه حتماً به ریگی به کفشش هست. اونها فکر می‌کردن که مانتو شلوار فقط برای دخترایی که می‌رن مدرسه، این مسئله خیلی من رو اذیت می‌کرد و حتی گاهی با همسرم دعوا مون می‌شد ولی الان اینقدر زن‌های متفاوت میان اینجا که ما اصلاً به چشم نمی‌آیم و این طرز پوشش و رفت آمد خانم‌ها برای همه عادی شده» (سمیرا، ۲۷ ساله).

بازارچه فضایی مناسب برای گذران اوقات فراغت زنان در محله است. در نبود فضاهای عمومی ورزشی، فرهنگی و هنری بازارچه نقش مؤثری برای ارتقای حیات شهری دارد.

۳-۴. خاطره درد، مسجد و زندگی روزمره

شهرک دولت‌آباد یکی از شهرک‌هایی است که فضایی نسبتاً مذهبی بر آن مستولی است. افراد زیادی از گروه‌های متفاوت دینی (سه دسته عمده آن شیعیان، اهل تسنن‌ها و اهل حق‌ها) هستند که هر کدام از آن‌ها شامل دسته‌های کوچک دیگری نیز می‌شوند. حتی برخی از گروه‌های تندرو مذهبی در شهرک وجود دارند که موجب به وجود آمدن نگرانی‌هایی از طرف سازمان‌های امنیتی و حساس شدن نسبت به این شهرک شده‌اند. به‌زعم نگارندگان، حضور بازارچه، اتفاقات پیرامون بازارچه و رشد آن در سال‌های اخیر به خنثی نمودن این جریانات فکری و ارتقاء سطح مدارای این افراد تأثیر بسزایی داشته است. به شیوه‌های گوناگونی مسجد و بازارچه به هم مربوط‌اند و عده‌ای از فروشندگان، کسبه و خریداران بازارچه مریبان و شاگردان کلاس‌های عقیدتی مسجد هستند. حضور اهالی مسجد در بازارچه و همچنین حضور خود بازارچه در شهرک توانست به اشکال گوناگون این جریانات تندرو را مهار و متعادل کند. واضح است که ادیان و مذاهب متفاوت هر کدام دارای نمادهای گوناگونی برای به جای آوردن مناسک دینی هستند که مسجد بارزترین آن‌ها در دین اسلام است. دو مسجد موجود در شهرک دولت‌آباد دو گره‌گاه اصلی به جای آوردن عبادات دسته‌جمعی در شهرک برای مردم شیعه و سنی می‌باشد. مردم اهل حق شهرک نیز مراسم‌های خود را توسط افرادی که خود سید می‌نامند انجام می‌دهند که یکی از به نام‌ترین آنان در شهرک دولت‌آباد زندگی می‌کند و مردم اهل حق در موارد مربوطه به ایشان رجوع می‌کنند. دو مسجدی که در شهرک وجود دارند نیز متعلق به اهل تسنن و اهل تشیع‌های شهرک هستند. مسجد امیرالمؤمنین متعلق به شیعیان و مسجد محمدالمصطفی نیز متعلق به اهل تسنن‌ها می‌باشد.



قریب به اتفاق اهالی شهرک دولت آباد اهل تسنن می‌باشند. برای اهالی اهل تسنن شهرک مسجد محمدالمصطفی دومین مکان مهم در شهرک دولت آباد است. بخشی از زندگی روزمره مردم اهل تسنن شهرک در این مکان سپری می‌شود. در بیشتر خانواده‌های اهل تسنن شهرک به طور متوسط از هر خانواده یک یا دو نفر به مسجد مربوط است که یا از اعضای اصلی و کادر مسجد می‌باشند و یا جزء نمازگزاران هستند. مردم شهرک برای نمازهای جماعت، نماز عیدین، نماز تراویح، کلاس‌های عقیدتی و نماز جمعه به طور مکرر با مسجد در ارتباط هستند. این مسجد توسط شخصی به نام شیخ حسن رستگار ساخته شده و به همین خاطر در بین اهالی به نام مسجد شیخ حسن معروف است. در ابتدای امر قرار بر ساخت این مسجد در آخر چهل متری و مکانی که در حال حاضر پاسگاه دولت آباد در آن ساخته شده است بوده که شهرداری با ساخت مسجد در این مکان مخالفت کرده و مانع ساخت آن شده است. در نهایت، مسجد در مکانی که اکنون لبه انتهایی دولت آباد به سمت دره‌دراز را تشکیل می‌دهد ساخته شده است. شیخ حسن رستگار قبل از آن نیز موفق به ساخت حدود ده مسجد در دیگر روستاها و یک مسجد در شهرستان روانسر نیز شده است. ایشان در سال ۱۳۵۹ با جمع‌آوری کمک‌های مردمی موفق به ساخت مسجد محمدالمصطفی در دولت آباد نیز شد. بنا به گفته نزدیکان و افرادی که در سال‌های حیات شیخ همراه ایشان بودند شیخ فردی جدی، روراست و کمی تند مزاج بوده است. همین خلق ایشان تا حدودی باعث جلوگیری از رفت‌وآمد به‌ویژه جوان‌ترها به مسجد بوده. ایشان در مدیریت مسجد و عبادت کردن در آن بسیار جدی بوده و مسجد را صرفاً مکانی برای عبادت کردن می‌دانسته‌اند.

شیخ نمی‌گذاشت هیچ کس تو مسجد حرف بزنه. هر کسی که می‌اومد مسجد حتما باید نماز یا قرآن می‌خوند و حق حرف زدن با دیگران رو نداشت. همه ازش حساب می‌بردن، شاید به خاطر همین مردم اون موقع زیاد مسجد نمی‌ومدن» (عرفان، ۲۸ساله).

حتی گفته شده که بدون هیچ‌گونه رودربایستی و تعارفی و با در منگنه قرار دادن افراد از آنان برای ساخت مسجد کمک می‌گرفته است. گفته شده حتی کادوهایی که توسط مردم به خود شیخ اهدا می‌شد را نیز خرج مسجد می‌کردند. خانواده شیخ شامل چهار پسر، هفت دختر و همسرشان می‌شده که در خانه کوچکی در حیاط مسجد زندگی می‌کردند. مسجد در



ابتدا شامل مکان کوچکی می شده که نمازهای جماعت کوچکی در آن خوانده می شد. نماز جمعه نیز در این مسجد به صورت غیررسمی به امامت خود شیخ و همراهی عده‌ای که دوستان همیشگی شیخ بوده‌اند در آن به جای آورده می شد. اعضای اصلی مسجد در اوایل شکل‌گیری اش تا چند سال بعد اغلب فامیل‌ها، دوستان شیخ و عده کمی از اهالی شهرک بوده است. عده بیشتری از اهالی شهرک که قصد رفتن به کلاس‌های عقیدتی-مذهبی، نمازهای جماعت، جمعه و عیدین را داشته‌اند به مسجد جامع که در مرکز شهر قرار دارد می رفتند. همچنین خارج از مسجد کلاس‌های عقیدتی وجود داشت و مسائل دینی را به علاقه‌مندان تدریس می کردند و از مسجد استفاده کمتری در این موارد می شد.

مسجد در این سکوت و بی خبری خود در حال سپری کردن روزگارش بود. ناگهان خبر مرگ شیخ حسن و یکی از پسرانش در سال ۱۳۸۳ تمام شهرک را دچار شوک بزرگی کرد. برای چند روز زندگی روزمره شهرک به تعلیق درآمد.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۲۱

محلّه دولت‌آباد: خانه‌ای
برای بودن در جهان

نظم معمولی شهرک به هم ریخته بود. من اون موقع تو همون مدرسه روبروی مسجد بودم. خیلی از بچه‌های اهل تسنن کلاس نمی رفتن و گریه می کردن، حتی می خواستن که مدرسه رو تعطیل کنن (پروانه، ۲۸ ساله).

این واقعه تجربه رنج عمیقی برای مردم اهل تسنن شهرک بود که برای همیشه تبدیل به ترومایی در اذهان آنان شد. این واقعه به وقایع تلخ دیگری گره خورد و اهالی شهرک بعد از این واقعه پر از درد و حسرت فوج فوج روانه مسجد شدند. کمک‌های مردمی به مسجد سرازیر شد و از هر طرف به یاری مسجد شتافتند. به دلیل فزونی بیش از حد کسانی که به مسجد آمدند مسجد به لحاظ وسعت نیز وسیع تر شد و چندین بار دست به ساخت و سازهایی در آن زدند که در حال حاضر نیز در دست تعمیر است و یکی از بزرگترین مساجد اهل تسنن در غرب کشور می باشد. می توان گفت بعد از این حادثه بود که رجوع مردم شهرک به مسجد در سطح وسیعی اتفاق افتاد و تمام نمازها با جمعیت زیاد در آن به پا شد. از طرف دایره روحانیت امام جمعه دیگری به نام ملاابراهیم به مسجد معرفی شد که تا زمان مرگش امام جمعه مسجد بود. به خاطر حضور و استقبال گسترده مردم، نماز جمعه نیز در آن به طور رسمی خوانده شد و کرمانشاه جزء معدود شهرهایی شد که در آن دو نماز جمعه توسط اهل

تسنن‌ها در آن خوانده می‌شود. اقامه نماز جمعه در مسجد شیخ رخداد بسیار مهمی است تا جایی که امام کنونی مسجد اصرار به نامیدن خود با نام امام جمعه دارد نه امام جماعت، و دلیلش نیز این می‌باشد که در این مسجد حدود شش هزار نفر و حتی بیشتر برای اقامه نماز جمعه به آن رجوع می‌کنند درحالی‌که این رقم برای مسجد شافعی دو هزار نفر است. خواندن نماز جمعه در این مسجد منجر به شناخته شدن این مسجد در شهرها و شهرستان‌های دیگر شد تا جایی که مقامات بالای ادارات نیز در برخی از نمازهای جمعه همراه مردم دولت‌آباد هستند. در این مسجد بسیاری از فوت‌شدگان شهرستان‌های سنی‌نشین دیگر نیز غسل میت داده می‌شوند و برای‌شان در همین مسجد مراسم ختم گرفته می‌شود. به همین خاطر و دلایل شخصی دیگر این مسجد نزد آنان نیز محترم و محبوب است و برای‌شان اهمیت خاصی دارد. البته آشنایی و رابطه‌های قبلی مردم شهرک و پیشینه‌های فرهنگی مشترک با این شهرستان‌ها بیشترین تأثیر را در آشنایی اینان با مسجد داشته است. در حال حاضر نیز کلاس‌های متفاوت بسیاری هر روزه در قسمت زنان و مردان دایر است که بسیاری از جوانان شهرک در آن شرکت می‌کنند. علاوه بر کلاس‌های مذهبی-عقیدتی، کلاس‌های درسی و کنکوری متنوعی برای جوان‌ترها و نوجوانان کنکوری تشکیل می‌شود و هر سال چند نفر از رتبه‌های برتر کنکور از بین آنان است.

روزهای جمعه، شب‌های ماه مبارک رمضان و صبح روزهای عید فطر و قربان روزهای متفاوتی در شهرک است که مسجد بانی و مسبب اصلی این تفاوت است و باعث همدلی و نزدیکی هرچه بیشتر اهالی مخصوصاً در بین مردم اهل تسنن و کرد زبان شهرک می‌شود. از فاصله دور صدای بانگ، اذان و خطبه در کل شهرک طنین می‌اندازد، درحالی‌که در سطح شهرک شاهد شتاب دسته‌هایی از اهالی برای رسیدن به مسجد هستیم. مسجد برای زنان اهالی شهرک و به‌خصوص زنان مسن‌تر مایه حیات است و مسجد برای آنان تبدیل به حوزه عمومی شده که زندگی کردن بدون آن برای‌شان ممکن نیست. به‌طورکلی واقعه‌ای که در این مسجد رخ داد، این مسجد را از هزاران مسجد دیگر متمایز کرده و به‌صورت ناخودآگاه باعث ایجاد همدلی و همبستگی بین اهالی به‌ویژه کسانی که رفت‌وآمد بیشتری به آنجا دارند شده است.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۲۲

دوره ۱۵، شماره ۲
تابستان ۱۴۰۱
پیاپی ۵۸



طبق آنچه گفته شد بازارچه و مسجد دو عنصر مهم در برساخت معنا توسط اهالی در شهرک هستند. هر دو مکان برآمده از اتفاقات انضمامی و خاصی هستند که در شهرک رخ داده و با گذر زمان قدرت یافته‌اند. لازم به ذکر است «نامکان هم، مثل مکان، به شکل ناب و مطلق وجود ندارد؛ مکان‌ها در آن دوباره شکل می‌گیرند، روابط در آن باز برقرار می‌شوند. مکان و نامکان بیشتر مثل قطب‌های مخالف هم هستند، اولی هرگز به کلی از میان نمی‌رود و دومی هرگز به تمامی تحقق نمی‌یابد، مثل توماری قدیمی اند که چندین بار پاک و رونویسی شده‌اند و در آن‌ها بازی آشفته هویت و رابطه دائماً تقریر می‌شود» (اژه، ۱۳۸۷، ۹۹). پس می‌توان گفت که بازارچه و مسجد تنها دو تلاش کوچک برای مکان کردن این شهرک توسط مهاجرین بوده است. آنچه حائز اهمیت می‌نماید این نکته است که مانع مرگ این تلاش‌ها شویم و کمک کنیم تلاش بیشتری برای مکان کردن رخ دهد و داستان‌هایی خلق کنیم که سکنی‌گزیدن افراد را میسر کند. نکته دیگر این است که هیچ داستانی به تمامی نقل نمی‌شود و بدانیم آنچه گفته شد به هیچ وجه نشان‌دهنده سیمایی کلی از شهرک دولت‌آباد و زندگی روزمره در آن و داستان‌هایش نیست. این گفتار خالی از هرگونه سخنی راجع به زیست‌جهان اقوام و ادیان دیگر در شهرک بود و حتی به تمامی جنبه‌ها و لایه‌های روایت‌های آن بخش از ساکنان که در این نوشته به میان آمدند نیز نپرداخت. آنچه گفته شد، به جنبه‌هایی معین از زیست‌جهان ساکنان اهل تسنن و کردزبان در این شهرک راجع بود.

۵. نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر تلاش شد روایتی هر چند مختصر از روایت‌های خرد در شهرک دولت‌آباد توصیف و تحلیل شود. برای فهم عمیق روابط، مناسبات و معناهای برآمده از مکان‌ها ماندن و سکونت طولانی مدت لازم و ضروری است. فهم زیست‌جهان حاشیه‌نشینان نیز با این قبیل پژوهش‌ها ممکن خواهد شد و باید سعی نمود با آن‌ها زندگی کرد و در تجربیات‌شان سهیم شد. در این مقاله گوشه کوچکی از چگونگی برساخت معنا در زندگی اهالی این شهرک و تلاش برای مکان کردن آن عیان شد.

بازارچه و مسجد دو عنصر مهم در بر ساخت معنا در شهرک دولت آباد هستند که در رابطه با اتفاقات خاصی که در شهرک رخ داده واجد معنایی مشخص شدند و این دو شخصیت اصلی - یعنی بازارچه و مسجد - در این پژوهش زبان به سخن گشودند.

رشد بازارچه خودجوش و مردمی مرتبط با فرهنگ قومی منجر به تغییراتی در مکانیسم زندگی روزمره اهالی شد. بازارچه باعث شد دولت آباد از حالت جزیره‌ای و منفک خود خارج شده و با شهرک‌های دیگر رابطه پیدا کند. همچنین باعث شد تفاوت‌ها پذیرفته شود و زنان از آزادی بیشتری برخوردار شوند و فقر به شدت کاهش یابد. بازارچه تبدیل به فضایی عمومی برای نفس کشیدن شهرک شد و کمک کرد زنان در اشکال گوناگون حضور یابند و تبدیل به مکانی شود که در آن حیات، سرزندگی، معنا، کار و امنیت وجود داشته باشد.

مسجد شهرک نیز - به مثابه دومین عنصر مهم - مسجدی خاص و متفاوت از مساجد دیگر است که داستان خاص خود را دارد و خاطره مرگ شیخ در آن تبدیل به خاطره جمعی دردناکی شده است. این اتفاق منجر به رجوع مستمر مردم به مسجد شده و این مکان به مثابه دومین عنصر یا شخصیت مهم در جهت ایجاد حفظ همدلی و نزدیکی ساکنان اهل تسنن و کردزبان عمل کرده و تبدیل به عرصه‌ای عمومی در شهرک شده است.

تضاد منافع

هیچ‌گونه تضاد منافی توسط نویسندگان گزارش نشده است.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۲۴

دوره ۱۵، شماره ۲
تابستان ۱۴۰۱
پیاپی ۵۸

منابع

- اژه، مارک (۱۳۸۷). نامکان‌ها درآمدی بر انسان‌شناسی سوپرمدرنیته (مترجم: منوچهر فره‌مند). تهران: انتشارات دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- آسا برگر، آرتور (۱۳۸۰). روایت در فرهنگ عامیانه، رسانه و زندگی (مترجم: محمدرضا لیراوی). تهران: نشر سروش.
- استیونس، دیورا (۱۳۸۸). شهرها و فرهنگ‌های شهری (مترجم: رجب‌پناهی و احمد پوراحمد). تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
- باشلار، گاستن (۱۳۹۲). بوطیقای فضا (مترجم: محمد شیربچه و مریم کمالی). تهران: نشر روشنگران و مطالعات زنان.
- باومن، زیگموند (۱۳۹۴). عشق سیال در باب ناپایداری پیوندهای انسانی (مترجم: عرفان ثابتی). تهران: نشر ققنوس.
- بژه، دیوید ام. (۱۳۸۸). تحلیل روایت و پیش‌روایت: روش‌هایی روایی در تحقیقات اجتماعی (مترجم: حسن محدثی). تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جیکوبز، جین (۱۳۸۸). زندگی و مرگ در شهرهای بزرگ آمریکایی (مترجم: حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی). تهران: نشر دانشگاه تهران.
- حری، ابوالفضل (۱۳۹۲). نظریه روایت و روایت‌شناسی. تهران: نشر خانه کتاب.
- قلی‌پور، سیاوش (۱۳۹۶). سازمان‌دهی فضایی شهر کرمانشاه در دوره پهلوی اول. مجله پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، ۱(۷)، ۵۱-۷۱.
- قلی‌پور، سیاوش؛ کاظمی، علی؛ و رضایی، مصطفی (۱۳۹۳). بازگشت طردشدگان؛ ظهور سکونت‌گاه‌های غیررسمی در کرمانشاه. مطالعات جامعه‌شناختی، ۲۱(۱)، ۸۷-۶۳. doi: 10.22059/jsr.2014.56285
- مارتین، والاس (۱۳۹۳). نظریه‌های روایت (مترجم: محمد شهبان). تهران: نشر هرمس.
- هرمن، دیوید (۱۳۹۵). عناصر بنیادین در نظریه‌های روایت (مترجم: حسین صافی). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۹)

